

تحول و تجدد در علم کلام



علی ربانی گلپایگانی*

چکیده

تحول در علم کلام-همانند علوم دیگر- به صورت کمی و کیفی رخ داده است. یعنی هم مسایل کلامی به تدریج افزایش یافته است و هم در مبانی، روش‌ها و نگرش‌های کلامی تحولاتی پدید آمده است. این تحولات در دنیای جدید ویژگی‌هایی دارد که بدان جهت با نام «کلام جدید» شناخته شده است و از آن در برابر کلام قدیم یا سنتی یاد می‌شود. خاستگاه این تحول و تجدد جهان غرب پس از عصر رنسانس و در دوران مدرنیته و پست مدرنیته است. تحولاتی که در عرصه‌های مختلف فلسفی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی رخ داد الاهیات مسیحی را با چالش‌های جدی روبرو کرد و عکس‌العمل‌های متفاوت متکلمان مسیحی را برانگیخت. گروهی از آنان با روش‌هایی متفاوت بر آن شدند تا از طریق بازنگری آموزه‌های دینی و تبیین آنها متناسب با فضای فکری و فرهنگی جدید دین را به گونه‌ای عرضه کنند که برای بشر جدید قابل فهم و پذیرش باشد و بدین صورت الاهیات جدید مسیحی پدید آمد. شلایرماخر، رودلف بولتمان و پل تیلیش از جمله متکلمان جدید مسیحی‌اند که هر یک روش و نگرش ویژه‌ای را در الاهیات مسیحی مطرح ساختند. تحولات جدید در عرصه فرهنگ، سیاست، فلسفه، و دیگر شئون جامعه بشری به تدریج به جهان اسلام راه یافت و چالش‌های مشابهی را در برابر کلام اسلامی مطرح

* استاد حوزه علمیه قم

تاریخ دریافت: ۱۳۸۳/۹/۱۵ تأیید: ۱۳۸۳/۱۱/۹

ساخت و عکس العمل‌های متفاوت متکلمان اسلامی را برانگیخت. گروهی به این دلیل که این تحولات ریشه در جهان غرب و عالم مسیحیت دارد آن‌ها را نامشروع دانسته و هرگونه بحث و گفت‌وگوی علمی در این باره را ناروا انگاشته‌اند. گروهی دیگر با این توجیه که این تحولات محصول رشد علمی و فکری بشر جدید است یک پارچگی آنان را پذیرفته و بر آن شدند تا آموزه‌های دینی را بر اساس آنها تفسیر کنند و اگر قابل تفسیر نبود آنها را کنار بگذارند. عده‌ای دیگر روش التقاط را برگزیدند. اما نخبگانی چون علامه طباطبایی و استاد مطهری بر آن شدند تا ضمن ارج نهادن به این تحولات مثبت در عرضه دانش تجربی مسایل سیاسی و اجتماعی کاستی‌های فلسفی و کلامی غرب را برملا سازند و بابه‌گیری از مبانی فلسفی و کلامی اسلامی راهی معتدل و معقول را فراروی بشر جدید قرار دهند تا ضمن بهره‌مندی از مزایای علمی و سیاسی جدید حریم دین و آموزه‌های اصیل و حیاتی را پاس دارد و علم و دین، تخصص و تعهد، پیشرفت و معنویت، دنیا و آخرت را در کنار یک‌دیگر بنشانند.

واژگان کلیدی: الاهیات اسلامی، الاهیات مسیحی، کلام سنتی، کلام جدید، تحول و تجدد.

گونه‌های تحول در علوم

تحول در رشته‌های علمی - اعم از دینی و غیردینی - به دو صورت امکان‌پذیر است: تحول کمی. ۲- تحول کیفی. تحول کمی مربوط به مسایل یا گزاره‌های یک دانش است که به تدریج افزایش می‌یابد. تحول کمی در علوم پیوسته روند تکاملی و افزایشی را پیموده است. واقعیت‌های تاریخی گویای این حقیقت است که علوم بشری در آغاز از مسایل محدودی تشکیل شده و به تدریج بر حجم آنها افزوده شده است. این مطلب، علوم آلی و ابزاری چون منطق و ادبیات را نیز شامل است. اگر چه پس از گذشت دورانی نه چندان کوتاه این‌گونه علوم به مرحله اشباع‌شدگی رسیده و مسایل آن‌ها تثبیت شده و کشف مسایل جدید در آن‌ها به نقطه صفر گراییده است. اما در علوم غیرابزاری که به هستی‌شناسی، طبیعت‌شناسی، انسان‌شناسی و دین‌شناسی مربوط می‌شوند تحول کمی نقطه پایانی نخواهد داشت. هر چند این علوم نیز در این باره وضعیت یکسانی ندارند. از باب مثال تحول کمی در طبیعت‌شناسی شتابی به مراتب فزاینده‌تر از تحول کمی در هستی‌شناسی دارد. زیرا مسایل هستی‌شناسی عقلی و کلی‌اند، ولی مسایل طبیعت‌شناسی

تجربی و جزئی می‌باشند. بدیهی است جوانب کلی یک موضوع بسی محدودتر از سویه‌های جزئی آن است. در نتیجه کشف نهایی ابعاد کلی هستی از فهم فرجامین سویه‌های جزئی طبیعت دست یافتنی‌تر و آسان‌تر است. این امر یکی از عوامل اساسی این واقعیت تاریخی است که تحول کمی در فلسفه اولی فرایندی آرام را پشت سر گذاشته است در حالی که تحول کمی در طبیعت‌شناسی فرایندی پرشتاب داشته است. کوتاه سخن آن که مسایل مستحدث و جدید در دانش‌هایی چون منطق، ادبیات و فلسفه اولی نادرالوقوع و در دانش‌هایی چون طبیعت‌شناسی و شریعت‌شناسی فراوان یافت می‌شود

۲. تحول کیفی در علوم گونه‌های متفاوتی دارد. یک‌گونه از آن در مسایل علوم رخ می‌دهد و آن عبارت است از تبدل دیدگاه‌ها درباره یک مسأله، خواه توسط یک دانشمند و خواه توسط دو یا چند دانشمند. گاهی، دیدگاه یک عالم درباره مسأله‌ای یک یا چند بار تحول می‌پذیرد و گاهی میان دو صاحب‌نظر درباره مسأله‌ای اختلاف رخ می‌دهد و در نتیجه حکم آن مسأله دست خوش تحول قرار می‌گیرد. در طبیعت‌شناسی قدیم عناصر طبیعی را در چهار عنصر آب، خاک، هوا و آتش خلاصه می‌کردند و آنها را بسیط می‌دانستند، ولی در طبیعت‌شناسی جدید این دیدگاه ابطال گردید و بیش از یکصد عنصر بسیط کشف شد. در علم هیئت قدیم زمین را مرکز منظومه شمسی می‌دانستند که خورشید و دیگر سیارات منظومه برگرد محور زمین می‌گردیدند، ولی در هیئت جدید این نظریه ابطال شد و ثابت گردید که خورشید مرکز منظومه شمسی است، و زمین بر گرد خورشید حرکت می‌کند. فقیهان متقدم بر آن بودند که هر گاه شیء نجسی در آب چاه بیفتد، آب چاه نجس می‌شود و برای پاک شدن آب آن باید مقدار معینی از آب چاه را بیرون کشید، ولی متأخرین (از علامه حلی به بعد) این نظریه را نادرست دانسته و بر آنند که آب چاه به صرف اینکه چیز ناپاکی با آن برخورد کند نجس نخواهد شد. این‌گونه تحول کیفی در همه علوم بشری رخ داده و خواهد داد.

گونه دیگری از تحول کیفی آن است که مبانی و مبادی یا روش علم متحول گردد. فی‌المثل روش عقلی به روش نقلی یا حسی تحول پذیرد و بالعکس. یامبنای توحیدی و متافیزیکی به مبنای ثنوی یا الحادی تحویل یابد. در هستی‌شناسی کسی که روش عقلی صرف را به کار می‌برد با آن کس که روش شهودی صرف را بر می‌گزیند، و آن‌که به

آمیزه‌ای از آن دو معتقد است نتایج یکسانی نخواهند گرفت. و اگر دارای دیدگاه‌های مشترکی باشند، قطعاً دیدگاه‌های متفاوتی نیز خواهند داشت. دیدگاه‌هایی که از روش‌های متفاوت آنان برخاسته است. البته، ممکن است دو فیلسوف که دارای روش فلسفی یکسانی هستند نیز احیاناً به نتایج متفاوتی برسند، ولی این تفاوت معلول عوامل دیگری غیر از مبنای روش‌شناختی آنان است. تفاوت دیدگاه‌های فقیهان که از دیدگاه‌های متفاوت اصولی آنان سرچشمه می‌گیرد نیز از این قبیل است.

نقش دیدگاه‌های متفاوت هستی‌شناختی و انسان‌شناختی در علوم تربیت، اقتصاد، سیاست، قضاوت و مانند آن نیز چنین است. یعنی تحول‌های معرفتی‌ای که در این دانش‌ها رخ می‌دهد از مبانی فلسفی در حوزه‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی تأثیر می‌پذیرد. هر گاه عالم دینی، این مبانی را فارغ از آموزه‌های وحیانی مسلم گرفته و تعالیم دینی را بر اساس آنها تبیین و تفسیر نماید، قطعاً معرفت دینی او تحت تأثیر مبانی یاد شده قرار گرفته و با تحول آنها متحول خواهد شد.

تحول و تجدد در کلام مسیحی

با مطالعه تحولاتی که در الهیات مسیحی رخ داده و به پیدایش کلام جدید مسیحی انجامیده است روشن می‌شود که هرگونه تحولی در علم کلام منشأ جدید شدن علم کلام نخواهد بود. به عبارت دیگر تجدد اخص از تحول است. تجدد در علم کلام قبل از هر چیز ریشه در تحول شبهات دارد. شبهاتی که باورها و آموزه‌های دینی را با چالش مواجه ساخته است. اما باورها و آموزه‌های دینی پیوسته با شبهات و چالش‌هایی روبرو بوده است. بنابراین، هرگونه شبهه‌ای نیز منشأ جدید نامیدن علم کلام نیست بلکه مقصود شبهاتی است که در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی ریشه دارد. در حقیقت، بحث کلام جدید، بحث گفتمان دین و عالمان دینی با بشر جدید است. بشری که به انسان و جهان از منظری جدید می‌نگرد. از یک سو به رشد و تکامل دانش تجربی و دستاوردهای تکنولوژیک آن مباهات می‌کند و مغرورانه می‌پندارد که در پرتو دانش تجربی و فن‌سالاری کلید سعادت و رستگاری را در اختیار دارد. از سوی دیگر، روش تجربی را در حوزه معرفت و عمل یگانه روش یا لاقبل‌کارآمدترین روش در کامیابی علمی و عملی

خویش می‌شناسد. و از آن جا که چنین روشی نسبت به زمان ها، مکان‌ها، و اشخاص و اهداف مختلف نتایج متفاوتی خواهد داشت نوعی نسبی‌گرایی معرفتی و فلسفی، به صورت آگاهانه یا ناخودآگاه، بر ذهن و اندیشه او سیطره یافته است.

بنابر این، فضای ذهنی، روانی و فرهنگی بشر غربی در عصر جدید را اندیشه‌ها و روش‌های زیر فراگرفته است:

۱- اصالت دادن به علم تجربی و دستاوردهای آن در حل مشکلات زندگی.

۲- اهتمام ورزیدن به روش تجربی در حوزه معرفت و عمل (امپریسم و پراگماتیسم).

۳- نسبی‌گرایی و تکثرگرایی معرفتی و بی‌اعتنایی یا کم‌اعتنایی به آرای فلسفی یا

باورهای دینی جزمی.

۴- در این میان تحولات سیاسی و اجتماعی نیز نقش مؤثری در تحول فضای فکری و

ذهنی و روانی بشر عصر جدید داشته است؛ و در پی این تحولات دموکراسی، حقوق بشر، آزادی و برابری در مسایل سیاسی، اقتصادی، دینی، عدالت اجتماعی و غیره به عنوان اصول و ارزش‌های مسلم و گریزناپذیر به رسمیت شناخته شد.

۵- از سوی دیگر، عملکرد نادرست و ناپسند نهادهای دینی، و متولیان رسمی دین،

به‌ویژه در عصر حاکمیت کلیسا در جهان غرب، چهره‌ای ناخوشایند، علم ستیز، انعطاف ناپذیر، مستبد و خودکامه از دین و دینداری ترسیم کرد. و از یک سو منشأ سوء تفاهم عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان گردید و از سوی دیگر، بهانه مناسبی به دست فرصت‌طلبان و سیاست‌بازان قدرت‌طلب و سود جو داد تا علیه دین و ارزش‌های دینی شبهه‌پردازی و شبهه‌پراکنی کنند.

۶- خصومت‌ها و جنگ‌های مذهبی نیز عامل دیگری، در جهت فراهم ساختن فضای

بدبینی نسبت به دین و ایمان دینی به‌شمار می‌رود.

بنابراین، با مطالعه تاریخ غرب در قرون وسطا و پس از رنسانس علمی این نتیجه به‌دست می‌آید که در پی یک سلسله عوامل علمی، فلسفی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی در دنیای ذهن و روان بشر غربی تحولاتی پدید آمد که منشأ طرح یک رشته پرسش‌ها و چالش‌های نوین در زمینه آموزه‌ها و ارزش‌های دینی شد. کسانی روش الحاد و دین ستیزی را برگزیدند، و برخی طریق شک و تردید را انتخاب کردند. مکاتب و

فلسفه‌هایی پدیدار گشت که خود را جایگزین دین می‌دانستند و مدعی این بودند که می‌توانند نقش‌هایی که دین برای بشر در عصر قدیم ایفا می‌کرد را برای بشر عصر جدید برآورده سازند.

در چنین شرایط و فضایی، عده‌ای از فیلسوفان غربی و متکلمان مسیحی روش‌ها و اندیشه‌های نوینی را مطرح کردند تا به چالش‌هایی که در برابر دین و ایمان دینی پدید آمده بود پاسخ گویند و دین و ایمان دینی را به گونه‌ای تبیین نمایند که برای بشر جدید قابل پذیرش باشد، و بیماری دین‌ستیزی و دین‌گریزی را درمان نماید.

تفکیک قلمرو علم و دین یکی از رایج‌ترین راه‌حلی‌ها بود که به شیوه‌ها و بیان‌های گوناگون مطرح گردید. کانت علم را به حوزه عقل نظری، و دین را به قلمرو عقل عملی ارجاع داد (ر.ک: بار بور، ۱۳۷۴: ص ۹۱-۹۵). شلایر ماخر از تجربه دینی به عنوان گوهر و حقیقت دین یاد کرد و عقاید و اعمال دینی را صدف‌های دین دانست که جنبه ثانوی و فرعی دارند و معیار دینداری به شمار نمی‌روند. وی با طرح این نظر می‌خواست روشنفکرانی که به آموزه‌ها و اعمال دینی بی‌اعتنا بودند و از سوی دیگر به مسایل احساسی و هنری و شعری گرایش داشتند را به دین فراخواند و ایمان دینی را برای آنان پذیرفتنی سازد (ر.ک: سایکس، ۱۳۷۶: ص ۵۷-۵۸؛ براون، ۱۳۷۵: ص ۱۰۹).

پس از وی، ویلیام جیمز همین نظریه را با روشی تجربی و روان‌شناختی تقویت نمود. و حقیقت دین را به احساس وابستگی با حقیقت الوهی تفسیر کرد. حقیقت الوهی را نیز به گونه‌ای لابلشروط تصویر کرد که تصویرها و تعریف‌های پیروان ادیان و مذاهب مختلف را در بر می‌گیرد. وی آشکارا گفته است: رسالت علم کلام جدید این است که دین و مذهب را به گونه‌ای تعریف کند که همه ادیان و مذاهب را شامل شود؛ و از طرفی با علوم جدید نیز هم آهنگ باشد (ر.ک: جیمز، ۱۳۷۲: ص ۱۹۶).

طرح نظریه زبان اسطوره‌ای در دین توسط رودلف بولتمان^۱ و زبان نمادی و مزی توسط پل تیلیش^۲ که دو تن از متکلمان جدید مسیحی به‌شمار می‌آیند از دیگر راه‌حلی‌هایی است که در الهیات جدید مسیحی برای حل چالش‌ها و شبهات نوین در حوزه دین و ایمان

۱. در این باره به کتاب رودلف بولتمان، نوشته ایان هندرسن، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی رجوع شود.

۲. در این باره به کتاب پل تیلیش نوشته جی هی وودتوماس، ترجمه فروزان راسخی رجوع شود.

دینی ارائه شده است.

جان هیک نیز کلام جدید را الهیات مبتنی بر تجربه دینی می‌داند، به اعتقاد او این الهیات نوین جایگزین الهیات عقلی و الهیات نقلی که تا قرن نوزدهم میلادی در جهان مسیحیت شناخته شده بود، و پس از آن نیز طرفدارانی دارد، می‌باشد (هیک، ۱۳۷۲: ص ۱۴۳-۱۴۴).

حاصل آن که در بحث از کلام جدید مسیحی سه مطلب اساسی مطرح می‌شود:

۵۹

۱- مسایل یا شبهات جدید کلامی.

۲- اسباب و عوامل شبهات جدید کلامی.

۳- روش‌ها و اندیشه‌های کلامی جدید.

پژوهشی دیگر

پیش

تجدد و تحول در علم کلام

از مطالب یاد شده، شبهات و مسایل جدید کلامی و نیز اسباب و علل آن‌ها روشن گردید چنان که به برخی از روش‌ها و اندیشه‌های کلامی جدید نیز اشاره شد.

دیوید اف، فورد نویسنده کتاب *متکلمان جدید* (the modern theologians) در فصل «مقدمه‌ای بر الهیات جدید مسیحی» درباره اسباب و زمینه‌های پیدایش کلام جدید مسیحی و رهیافت‌های آنها پژوهشی دارد که نقل چکیده آن زوایای این بحث را روشن‌تر خواهد ساخت. وی گفته است:

در فاصله زمانی میان قرون وسطا و پایان قرن نوزدهم، حوادث و تحولات گسترده‌ای در جهان - به ویژه در دنیای غرب - رخ داد و پی‌آمدهای گوناگونی در فرهنگ و زندگی بشر داشت. مهم‌ترین این حوادث و رخ داده‌ها عبارتند از: نوزایی علمی یا رنسانس، رفورمیسم، روشنگری یا روشنفکری، انقلاب صنعتی، انقلاب در امریکا، انقلاب کبیر فرانسه، رشد ملیت‌گرایی، پیشرفت علوم طبیعی، توسعه تکنولوژی، رشد علوم پزشکی و انسانی.

عوامل یاد شده، علاوه بر تأثیرگذاری در رشد فزاینده برخورد و ارتباط میان بروکراسی و تشکیلات دمکراسی، جنگ افزارها، افزایش نبردها و پیشرفت فراوان در زمینه علوم تربیتی و بهداشت، سبب تحول جدیدی در عرصه‌های هنر، فلسفه و دین شد، و گاه سبب بی‌توجهی، انتقاد و تغییر مبانی دینی گردید. علاوه بر این، ادیان با مسایل فرامدرنیته (post modernity) مواجه شده‌اند. اکنون سؤال این است که چگونه کلام و مذهب بدون تکرار و استمرار

عقاید پیشین می‌تواند ادامه یابد؟ نوگرایی برای محتوا و روش کلام و خداشناسی چقدر اهمیت دارد؟ آیا ممکن است دین بدون تغییر اساسی در نگرش‌ها و مبانی خود بتواند با نوگرایی و تجددطلبی سازگاری یابد؟

متکلمان مسیحی در برخورد با این تحولات، روش‌های متفاوتی را برگزیده‌اند:

۱- گروهی می‌کوشند کلام سنتی را احیا و حفظ کنند، بدون این که به تحولاتی که در زندگی و اندیشه مردم جهان رخ داده و نظر آنها را نسبت به مسیحیت دچار تحول ساخته، توجهی نشان دهند.

۲- عده‌ای در نقطه مقابل، برای فلسفه و جهان بینی جدید اهمیت و اصالت قایل شده و مسیحیت را به این شرط می‌پذیرند که با افکار و اندیشه‌های نوین سازگار باشد. بنابراین، باید آموزه‌های دینی را مطابق اندیشه‌های نوین تفسیر نمود. (عصری کردن دین)

۳- برخی، عقاید و آموزه‌های مسیحی را اصل گرفته و بر آنند که تحولات جدید باید با این آموزه‌ها و عقاید هم‌آهنگ گردد (دینی کردن عصر) البته، عقاید دینی نیز نیازمند باز فهمی است تا بتوان در پرتو فهم نوین پاسخ‌گوی مسایل جدید بود. کارل بارت از پرچمداران این روش و نگرش کلامی است.

۴- گروهی روش تلفیق میان عقاید دینی و نظریه‌های جدید را برگزیده‌اند. بر این اساس، هیچ یک از عقاید مسیحی و نظریه‌های جدید اصالت نخواهد داشت، و باید هر دو را مورد تجدید نظر و تأویل قرار داد. پل تیلیش و رودلف بولتمان از طرفداران این روش و نگرش کلامی به‌شمار می‌روند.

وی، آنگاه دو روش اول و دوم را در دو طرف افراط و تفریط قرار داده و یاد آور شده است: روش نخست در جهان امروز کارایی ندارد، و روش دوم نیز به محتوا و فحوای دین لطمه وارد می‌سازد.

بنابراین، تنها می‌توان یکی از دو روش دیگر را برگزید. به گونه‌ای که جانب دین‌گرایی و نوگرایی رعایت گردد (ر.ک: اوجبی، ۱۳۷۵: ص ۱۵۱-۱۵۴).

از گونه‌های چهار گانه پیشین، گونه نخست کلام جدید به‌شمار نمی‌رود، چرا که هیچگونه اعتنایی به تحولات جدید فلسفی، علمی، فرهنگی و اجتماعی، شبهات و مسایل نوین کلامی ناشی از آنها ندارد. این در حالی است که کلام جدید باید به رسالت کلام که

دفاع از عقاید و آموزه‌های دینی است وفادار باشد. شرط اول دفاع این است که خصم یا رقیب مورد توجه و اعتنا باشد آنگاه برای مقابله با او چاره اندیشی شود. اما اگر به خصم و رقیب اعتنا و توجهی نشود و صرفاً برای ندیدن او یا نشنیدن سخن وی دیدگان را بر هم نهیم و به سخن او گوش فراندیم، هیچگونه دفاعی صورت نگرفته است.

گونه چهارم نیز، اگر چه ظاهراً موضع دفاعی اتخاذ کرده است، ولی در حقیقت، تسلیم شدن در برابر خصم و رقیب است. گونه نخست سخن خصم را نمی‌شنود. و از رویارویی با او پرهیز می‌کند، اما گونه چهارم سخن خصم را می‌شنود و با او روبرو می‌شود ولی با گشاده دستی متاع خود را تسلیم او می‌کند و مصالحه‌ای که رخ می‌دهد همیشه یک جانبه و به نفع رقیب و خصم تمام می‌شود. از این روی، در حقیقت هیچگونه دفاعی از دین صورت نگرفته است.

۶۱

قیس

تجدد و تحول در علم کلام

از دو گونه دوم و سوم، گونه سوم منطقی‌تر است. زیرا در عین اینکه بر اصالت‌های دینی تأکید می‌ورزد باب گفتگوی منطقی با اندیشه‌های نوین را گشوده می‌دارد. و به حل مشکلات و مسایل جدید همت می‌گمارد. اما رهیافت دوم به دلیل التقاطی بودن نخواهد توانست از اصالت‌های دینی به وجه بایسته پاسداری نماید. این رهیافت فاقد شفافیت و مرزبندی لازم است و در نتیجه رهنان دین و ایمان فرصت خواهند یافت با تأویل و تفسیرهای دلخواه حق و باطل را به هم درآمیزند و باب فتنه را بر بشر بگشایند.^۱

از اینجا این نکته مهم به دست آمد که در تحلیل کلام جدید مسیحی نمی‌توان تحولات جدید در عرصه‌های علم، فلسفه، فرهنگ، اقتصاد و سیاست را نادیده گرفت ولی لازمه نادیده نگرفتن آن تحولات این نیست که دین و آموزه‌های دینی را بر اساس آنها تفسیر نماییم، آن چه لازم است این که در تبیین و تفسیر دین، این تحولات، مسائل و شبهات ناشی از آنها را نادیده نگیریم. و برای یافتن راه‌حل و پاسخ منطقی آنها بکوشیم.

تحول و تجدد در کلام اسلامی

در کلام اسلامی از آغاز تا کنون تحول‌های کمی و کیفی بسیاری رخ داده است، چنان

۱. اشاره است به سخن حکیمانه و معصومانه امام علی (ع) فرموده: فتنه گران حق و باطل را به هم می‌آمیزند و در نتیجه شیطان بر اولیای خود چیره می‌شود و دین حق تحریف می‌شود. نهج البلاغه، خطبه ۵۰.

که این فرایند پس از این نیز ادامه خواهد یافت. این تحولات اسباب و علل گوناگونی داشته است، که آرا و اندیشه‌های فلسفی و علمی و رخدادهای سیاسی و اجتماعی از اسباب و علل محوری آنها به‌شمار می‌رود. چه اینکه پاره‌ای از تحولات نیز ریشه در برداشت‌های متفاوت از متون دینی داشته است که از روش‌های مختلف تفسیری نشأت گرفته است. تحویل قبله مسلمین از بیت المقدس به کعبه معظمه سبب طرح بحث امتناع نسخ از سوی یهود گردید. رحلت پیامبر اکرم (ص) زمینه‌ساز مطرح شدن بحث خلافت و امامت به عنوان مسئله‌ای جدی و مورد ابتلای مسلمانان شد. ماجرای حکمیت زمینه ظهور خوارج و بحث درباره حکم مرتکبان کبایر گردید. روش استبدادی حاکمان اموی و توجیه آن با استناد به قضا و قدر الهی، سبب مطرح شدن بحث‌های جدی درباره جبر و اختیار و قضا و قدر الهی گردید و به پیدایش دیدگاه‌های متفاوت جبرانگاری مطلق، تفویض و انکار قدر، نظریه کسب و امر بین‌الامرین انجامید البته، بحث درباره قضا و قدر الهی پیش از امویان نیز مطرح بود، ولی چنانکه اشاره شد، سیاست اموی موجب توسعه و تشدید آن گردید.

بدون شک، آمیزش مسلمانان با پیروان دیگر مکاتب و ادیان، بیش از آن ترجمه آثار فلسفی و علمی یونان، روم، ایران، هند و اقوام و ملت‌های دیگر به زبان عربی در طرح مسایل یا شبهات جدید مؤثر بوده است. چنان که موضع‌گیری‌های متکلمان اسلامی در برابر این آراء در کتاب‌های کلامی گویای این واقعیت است. بحث‌هایی که متکلمان اسلامی در متون کلامی خود درباره معرفت‌شناسی و امور عامه فلسفه مانند جواهر و اعراض، علت و معلول، واجب و ممکن، حادث و قدیم و... مطرح کرده‌اند از این قبیل است. یعنی این بحث‌ها تحت تأثیر اندیشه‌های فلسفی در علم کلام مطرح شده‌است و متکلمان خواسته‌اند موضع خود را درباره این مباحث که در سرنوشت مسایل کلامی تأثیرگذار است روشن سازند.

اما این تحولات را کلام جدید نام نهاده‌اند. در عصر جدید، پس از تحولاتی که در جهان غرب در حوزه‌های فلسفه و علوم و عرصه فرهنگ، سیاست و اجتماع رخ داد، و از طرفی، در اثر سفرهای سیاحتی و بازرگانی مسلمانان به کشورهای اروپایی و بالعکس، و نیز روابط سیاسی، و تهاجم نظامی استعمار غرب به برخی از کشورهای اسلامی و سلطه سیاسی بر برخی دیگر، افکار و اندیشه‌های جدید غربی در زمینه‌های یاد شده در

سرزمین‌های اسلامی راه یافت و چالش‌هایی را که در دنیای غرب برای الهیات مسیحی فراهم ساخته بود، برای کلام اسلامی نیز فراهم ساخت. آن چه بر شدت این بحران می‌افزود این بود که جهان اسلام به دلیل سیاست‌های استبدادی و انحرافی از کاروان تمدن علمی عقب مانده بود، در چنین شرایطی تفکر فلسفی و علمی نوین غرب که صبغه امانیستی و دنیاگرایانه داشت، و پیش از این الهیات مسیحی را با چالش روبرو کرده بود، برای کلام اسلامی چالشی مضاعف داشت. چرا که از پیشرفت علمی و صنعتی خود برای حقانیت ایده‌های امانیستی و مادی‌اش شاهد می‌آورد و عقب ماندگی جهان اسلام را از نظر علم و تکنولوژی دلیل بر ناکارآمدی آموزه‌ها و تعالیم دینی می‌شمرد. تمدن جدید علمی که شالوده‌های امانیستی داشت، در عرصه سیاسی با دو چهره سوسیالیستی و لیبرالیستی نمایان گردید. یکی بر عدالت اجتماعی تأکید می‌ورزید و دیگری بر آزادی‌های فردی. و هر دو داعیه دار علم، پیشرفت و حقوق بشر بودند و با چنین شعارهای پرجاذبه‌ای در جوامع اسلامی به تبلیغ پرداختند. و بسیاری را مجذوب خود ساختند، عده‌ای به سوسیالیسم گراییدند و عده‌ای دیگر به لیبرالیسم گرایش یافتند. در چنین شرایطی، متفکرانی به دفاع از اصول و ارزش‌های اسلامی برخاستند و چون با روش‌ها، ابزارها و ادبیات گذشته، ایفای چنین رسالتی ممکن نبود روش‌ها، ابزارها و ادبیات نوینی را به کار بستند. و بدین صورت کلام جدید اسلامی پدیدار گشت.

در جهان اسلام نیز در برخورد با تحولات جدید مواضع متفاوتی اتخاذ گردیده است که همانند مواضع چهارگانه‌ای است که در جهان مسیحیت به کار گرفته شد.

۱ - عده‌ای روش تخطئه و تکفیر تمدن جدید را برگزیده و به جای پاسخگویی به مسائل و شبهات جدید، آن‌ها را نادیده و ناشنیده گرفتند.

۲ - گروهی دیگر، با آغوش باز به استقبال تمدن جدید رفته همه مبانی، مظاهر و اهداف آن را پذیرفتند و تعالیم و آموزه‌های اسلامی را بر اساس اصول و نظریه‌های جدید تفسیر کردند.

۳ - برخی نیز روش التقاط را برگزیدند و کوشیدند با در هم آمیختن تعالیم دینی و نظریه‌های جدید میان دین اسلام و فلسفه‌های نوین آشتی برقرار سازند.

۴ - گروهی در عین اصالت دادن به اصول و تعالیم اسلامی، تحولات جدید را مورد

اعتنا قرار دادند و کوشیدند به روشی منطقی و اصولی به شبهات جدید پاسخ گویند و از حقیقت دفاع کنند.

از مواضع یاد شده، موضع اول در ایفای رسالت کلامی ناکارآمد است. چنانکه موضع دوم نیز به دلیل تسلیم شدن کامل در برابر اندیشه‌های فلسفی و علمی جدید فاقد موضع دفاعی از تعالیم و آموزه‌های اسلامی است. دو موضع دیگر، اگر چه نقش مدافعه‌گرانه از اصول و ارزش‌های اسلامی را ایفا می‌کنند، و می‌توان از آنها به عنوان دو گونه کلام جدید یاد کرد، ولی دیدگاه سوم به دلیل نادرستی روش التقاط، زیان‌هایش بر خدمت‌هایش فزونی خواهد داشت. و سرانجام به بیراهه و انحراف می‌انجامد. بدین جهت، یگانه دیدگاه مورد قبول در این باره همان دیدگاه چهارم است. اندیشمندانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، اقبال لاهوری، علامه طباطبایی و استاد مطهری از طرفداران این دیدگاه به‌شمار می‌روند، اگر چه در پاره‌ای از روش‌ها و نگرش‌ها با یک‌دیگر اختلاف دارند. اما رهیافت کلی آنان یکسان و مشترک است.

اگر منصفانه و واقع‌بینانه داوری کنیم باید بگوییم استاد مطهری در عرصه کلام جدید از پیشگامان و برجسته‌ترین نام‌آوران این میدان است. با مطالعه آثار او به خوبی می‌توان شاخص‌های کلام جدید را باز شناخت که عبارتند از:

- ۱ - اعتنا و اهتمام به علوم طبیعی جدید و بهره‌گیری از آنها در تبیین و تحکیم باورها و آموزه‌های اسلامی.
- ۲ - توجه به مسایل و شبهات جدید در زمینه تعالیم و باورهای دینی و ریشه‌شناسی آنها با غور در آراء و نظریه‌های فلسفی جدید یا تحریف‌هایی که در مفاهیم دینی شده‌است.
- ۳ - احیای فکر دینی و بازکاوی مفاهیم اسلامی و زدودن پیرایه‌ها و تحریف‌های معنوی از چهره مفاهیم و آموزه‌های اسلامی.
- ۴ - بهره‌گیری از روش و زبان متناسب با مخاطبان جدید و پرهیز از زبان و روش پیچیده و فنی.

مطهری، به علوم جدید با دیده تکریم و ستایش می‌نگرد و در دفاع از دین از آنها بهره می‌گیرد. با فلسفه‌های جدید منتقدانه برخورد می‌کند و بر آن است که فلسفه اسلامی بسی غنی‌تر و استوارتر از آنها است. و نیز معتقد است منشأ اکثر شبهات جدید نظریه‌های

علمی در طبیعت‌شناسی نیست، بلکه دیدگاه‌های فلسفی جدید یا نظریه‌های علمی مربوط به علوم انسانی است که غالباً از مبانی فلسفی جدید در انسان‌شناسی و هستی‌شناسی تأثیر پذیرفته است. شرایط فکری و روانی مخاطبان را کاملاً رعایت می‌کند و متناسب با آنان از روش‌های منطقی بحث بهره می‌گیرد. و زبان و ادبیات کلامی‌اش روان و پیراسته از تکلف است. و اینها است شاخص‌های کلام جدید آن گونه که استاد مطهری به کار بسته است.

۶۵

محورهای ثابت و متغیر در علم کلام

برای آنکه جهات اشتراک و امتیاز کلام قدیم و جدید روشن گردد لازم است محورهای ثابت و متحول علم کلام را روشن سازیم. زیرا با روشن شدن محورهای ثابت در علم کلام معلوم خواهد شد که این محورها در کلام قدیم و جدید مشترک و یکسان‌اند. طبعاً تمایز کلام قدیم و جدید را باید در محورهای متحول جستجو کرد.

الف: محورهای ثابت

محورهای ثابت علم کلام عبارتند از: موضوع، غایت و روش‌های کلی.

۱ - موضوع

درباره اینکه موضوع علم کلام چیست، اقوال و آراء متکلمان مختلف است:

۱/۱ - برخی از متکلمان اسلامی معتقدند موضوع علم کلام «موجود بما هو موجود» است. و از این جهت کلام با فلسفه تفاوتی ندارد. مؤلف مواقف این قول را به غزالی نسبت داده است (عضدالدین، بی تا: ص ۷-۸) و حکیم لاهیجی آن را به متأخرین نسبت داده و به عنوان یکی از ویژگی‌های کلام متأخرین برشمرده است (لاهیجی، ۱۳۸۳: ص ۴۳).

۱/۲ - به اعتقاد صاحب مواقف، موضوع علم کلام عبارت است از معرفت‌هایی که اثبات عقاید دینی به آنها وابسته است: «المعلوم من حیث يتعلق به اثبات العقائد الدینیة» (عضدالدین، همان: ص ۷)

۱/۳ قاضی ارموی (متوفای ۶۵۶ه) معتقد است که موضوع علم کلام ذات و صفات خداوند است (همان و تفتازانی، ۱۴۲۲ق: ج ۱، ص ۱۸۰). این قول به قدمای متکلمان نیز نسبت داده شده است (حاجی خلیفه، بی تا: ج ۲، ص ۱۵۰۳).

۱/۴ - مؤلف کتاب الصحائف فی علم الکلام (از متکلمان اهل سنت) موضوع علم کلام

را وجود خداوند و وجود ممکنات از جهت وابستگی آنها به وجود خداوند دانسته است. (تفتازانی، همان: ج ۱، ص ۱۸۰)

۱/۵- ابن خلدون، موضوع علم کلام را عقاید ایمانی «العقائد الایمانیه» دانسته است (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ص ۴۶۶).

۱/۶- به اعتقاد حکیم لاهیجی، موضوع علم کلام از نظر قدمای متکلمین «اوضاع شریعت» است (لاهیجی، ۱۳۸۳: ص ۴۲).

۱/۷- استاد مطهری، موضوع علم کلام را اصول دین و عقاید اسلامی دانسته است (مطهری، ۱۳۶۶: ج ۱، درس اول).

بررسی و نقد تفصیلی اقوال یاد شده مجال گسترده‌تری را می‌طلبد. (ر.ک: ربانی گلیایگانی، ۱۳۷۸: ص ۲۷-۳۶)

در اینجا به تحلیل کوتاهی درباره آنها بسنده می‌کنیم. سه قول اخیر با یکدیگر تفاوت اساسی ندارند، تفاوت آنها ظاهری و تعبیری است. زیرا اوضاع شریعت همان عقاید شریعت است. که عقاید ایمانی در کلام ابن خلدون، و اصول دین و عقاید اسلامی در کلام استاد مطهری نیز بیان‌گر آن است.

قول نخست کلام و فلسفه را از نظر موضوع در یک مقام می‌نشانند، از این روی، طرفداران این دیدگاه برای فرق نهادن میان کلام و فلسفه قید «علی قانون الاسلام» را به تعریف علم کلام افزوده‌اند که مناقشه‌هایی را در پی داشته است (ر.ک: جرجانی، ۱۳۷۰: ج ۱، ص ۴۷-۴۸؛ تفتازانی، همان: ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹).

اشکالی که بر قول دوم وارد می‌شود این است که هر گاه موضوع علم کلام معرفت‌هایی است که وسیله اثبات عقاید دینی می‌باشند، نه خود عقاید دینی، در این صورت، عقاید دینی از مسایل علم کلام نخواهند بود. چنان که از مسایل علوم دیگر، دینی و غیر دینی، نیز نمی‌باشند.

قول چهارم نیز پذیرفته نیست، زیرا وجود ممکنات موضوع بحث‌های کلامی نمی‌باشد. وجود ممکنات وسیله شناخت خداوند و صفات کمال الهی است. چنان که قرآن فرموده است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (آل عمران: ۳: ۱۹۰):

به درستی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز نشانه‌هایی است برای خردمندان.

قول سوم که موضوع علم کلام را ذات و صفات خداوند دانسته است قابل قبول است، زیرا مسایل و مباحث کلامی سرانجام به شناخت ذات خداوند و صفات ذاتی و فعلی او باز می‌گردند. از طرفی، نسبت این قول با سه قول اخیر از قبیل نسبت وحدت و کثرت است، یعنی قول سوم به جهت وحدت مسایل کلامی نظر دارد، و سه قول اخیر جهت کثرت مباحث کلامی را مورد توجه قرار داده‌اند. چرا که عقاید ایمانی یا اوضاع شریعت ناظر به مجموع عقاید اسلامی است که علم کلام درباره آنها بحث می‌کند. و این عقاید - چنانکه اشاره شد - به ذات و صفات خداوند باز می‌گردند. چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی بر آن است که علم کلام موضوع واحدی ندارد. موضوع آن عقاید دینی است. ولی این عقاید متکثر دارای جهت وحدت می‌باشد که عبارت است از انتساب آنها به یک مبدأ (اعتقاد به خدا) (نصیرالدین طوسی، ۱۳۸۰: ص ۳۹۳؛ حلی، ۱۳۸۱: ص ۲۱۲-۲۱۳).

در هر حال، هر یک از اقوال یاد شده (یا قول دیگری) را برگزینیم در این که در موضوع علم کلام تحولی رخ نخواهد داد تفاوتی پدید نخواهد آمد. زیرا موضوع هر علم، مرز آن علم را از علوم دیگر جدا می‌سازد و به منزله فصل مقوم یا عرضی خاص یک نوع است که جهت امتیاز آن نوع از انواع دیگر به‌شمار می‌رود. بدیهی است تحول در مقوم و ممیز یک چیز موجب تحول آن چیز خواهد شد. پس، با تحول یافتن موضوع علم کلام، علم کلام به علمی دیگر تحول خواهد یافت. در آن صورت، علم کلامی باقی نخواهد ماند تا درباره قدیم و جدید بودن آن بحث شود.

۲- غایت علم کلام

برای علم کلام از جنبه های مختلف، غایت های گوناگونی بیان شده است.

۲/۱- غایت علم کلام نسبت به خود متکلم کسب معرفت تحقیقی و تفصیلی به عقاید دینی است؛ به عبارت دیگر متکلم در پی آن است که در زمینه عقاید دینی به پژوهش بپردازد و به یقین و معرفت برهانی و تفصیلی نایل آید.^۱

۲/۲- غایت علم کلام نسبت به انسان های دیگر هدایت و ارشاد یا مقابله و الزام است. متکلم با تبیین و اثبات عقاید دینی هدایت جویان را ارشاد می‌کند، و با مخالفان و معاندان

۱. اشاره است به سخن حکیمانه و معصومانه امام علی (ع) فرموده: فتنه گران حق و باطل را به هم می‌آمیزند و در نتیجه شیطان بر اولیای خود چیره می‌شود و دین حق تحریف می‌شود. نهج البلاغه، خطبه ۵۰

به مقابله بر خاسته آنان را مغلوب می‌سازد^۱.

۲/۳- غایت علم کلام نسبت به عقاید دینی دفاع و پاسداری است. متکلم با بهره‌گیری از روش‌های مختلف عقاید دینی را تحکیم می‌کند، و مانع از آن می‌شود که شبهات مخالفان پایه‌های عقاید را متزلزل سازد^۲.

۲/۴- غایت علم کلام نسبت به فروع دین این است که مبنا و اساس آنها را استوار می‌سازد؛ زیرا اساس و شالوده همه علوم شرعی مانند تفسیر، فقه، حدیث و اصول فقه مبتنی بر علم کلام است. تا وجود خداوند دانا، توانا، حکیم، مرسل رسولان، نازل‌کننده وحی و کتاب‌های آسمانی اثبات نشود، علم تفسیر، حدیث، فقه و اصول فقه تحقق نخواهد یافت^۳ غایات یاد شده اموری ثابت و تغییرناپذیرند، بدین جهت، فرض قدیم و جدید در آنها راه ندارد.

۳- روش بحث‌های کلامی

روش بحث در هر علمی متناسب با موضوع آن از یک‌سو، و غایت آن از سوی دیگر می‌باشد. از آن‌جا که وجود و صفات خداوند واقعیت‌های مادی و محسوس نیستند، طبعاً روش‌های حسی و تجربی به صورت مستقیم در این باره کارایی ندارد. ولی به صورت غیرمستقیم، یعنی در ارتباط با صغرای استدلال نه کبرای آن، می‌توان از حس و تجربه حسی بهره گرفت. مطالعه عالم طبیعت برای خداشناسی از ادراک حسی آغاز می‌شود و خاستگاه حسی و تجربی دارد. ولی رکن اصلی استدلال اصول و روش عقلی است. در باب نبوت، امامت و معاد نیز می‌توان از معرفت حسی بهره گرفت. اما معرفت حسی در این موارد نیز رکن اساسی استدلال به‌شمار نمی‌رود. تنها مقدمات و زمینه‌های استدلال را فراهم می‌سازد. مثلاً قرآن کریم مرگ و زندگی پی در پی در عالم طبیعت را گواهی بر زنده شدن مردگان در سرای دیگر معرفی می‌کند (حج (۲۲): ۵-۶)^۴. در اینجا مقدمه استدلال از

۱. الثانی: ارشاد المستر شدین بایضاح الحجة لهم الی عقائد الدین، و الزام المعاندين باقامة الحجة عليهم. همان

۲. الثالث: بالنسبة الی اصول الاسلام و هو حفظ قواعد الدین و عقائده عن ان تزلزلها شبه المبطلين. همان

۳. الرابع: بالنظر الی فروع الاسلام و هو ان یبنی علیه ما عده من العلوم الشرعیه فانه اساسها و الیه یؤل أخذها و اقتباسها، لانه ما لم یثبت وجود صانع عالم قدیر مکلف مرسل للرسول و منزل الکتب لم یتصور علم تفسیر و حدیث و لاعلم فقه و اصول. همان.

۴. وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ • ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

طریق مشاهده حسی حاصل می‌شود، ولی رکن اصلی استدلال عقلی است. در باب معجزه و دلالت آن بر صدق ادعای نبوت نیز همین‌گونه است.

در هر حال، علم کلام هم از تفکر عقلی بهره می‌گیرد و هم از مشاهده و تجربه حسی. چنان که در مسایلی از نقل معتبر نیز استفاده می‌کند. از نظر ساختار استدلال، علم کلام قیاس، استقرار و تمثیل را با توجه به اهداف و شرایط مخاطب به کار می‌گیرد. چنان‌که از نظر ماده و محتوای استدلال نیز می‌تواند از استدلال برهانی، خطابی و جدلی بهره‌گیری کند. این مطلب از قرآن کریم به روشنی به دست می‌آید. چنان‌که فرموده است: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل (۱۶): ۱۲۵): مردم را با استفاده از روش حکمت و پند دادن نیکو دعوت کن و با آنان به وجه احسن به جدال برخیز. حاصل آنکه علم کلام از همه روش‌های بحث و استدلال اعم از عقلی و نقلی، تجربی و تعقلی، قیاسی و استقرایی و تمثیلی، برهانی، خطابی و جدلی، استفاده می‌کند. بدیهی است این روشها از نظر کلی ثابت و تحول‌ناپذیرند. و قدیم و جدید در آنها راه نخواهد یافت. آنچه تحول می‌یابد مصداق و کاربرد خاص آنهاست. که با توجه به شرایط مکانی، زمانی، ویژگی‌های مخاطب و اهداف متکلم متفاوت خواهد بود.

ب: محورهای متحول

محورهای تحول‌پذیر علم کلام را می‌توان در موارد زیر جستجو کرد:

۱. مسائل کلامی

روشن‌ترین مصداق یا محور تحول در علم کلام، مسایل کلامی است. تحول در مسایل چنان که پیشتر اشاره شد - دارای دو گونه کمی و کیفی است. این تحول از ویژگی‌های علم کلام نیست، بلکه همه دانش‌های بشری - به‌ویژه علوم طبیعی و انسانی - را شامل می‌شود. مطالعه تاریخ علوم گویای این واقعیت است که علوم، در طول تاریخ خود، از نظر مسایل بسط و گسترش یافته‌اند. و نیز گاهی برخی از مسایل با گذشت زمان حساسیت و اهمیت خود را از دست داده‌اند، چنان‌که برخی دیگر، پیوسته مورد توجه و اهتمام بوده‌اند. هر چند ممکن است از منظر و چشم انداز تازه‌ای مورد بحث قرار گرفته باشند. همه تحول‌های یاد شده، در مسایل علم کلام یافت می‌شود. مثلاً در قرن نخست

هجری بحث درباره حکم مرتکبان کبیره از نظر ایمان و کفر و عقوبت اخروی از حساس‌ترین بحث‌های کلامی به‌شمار می‌رفت. چنان‌که بحث حدوث و قدم کلام الهی در قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری چنین وضعیتی داشت. این بحث‌ها با گذشت زمان حساسیت ویژه خود را از دست داده و در زمره بحث‌های عادی علم کلام قرار گرفتند اما بحث در مورد قضا و قدر، و جبر و اختیار که از دیرینه‌ترین بحث‌های کلامی در تاریخ کلام اسلامی به‌شمار می‌روند، همچنان از اهمیت و حساسیت برخوردارند. بحث درباره شرور نیز از سابقه‌دارترین بحث‌های کلامی است. و پیوسته مورد اهتمام بوده است. اگرچه در دوره‌های مختلف از زوایای گوناگون مورد بحث قرار گرفته است. گاهی شرور در بحث توحید مطرح شده، و گاهی در بحث عدل و حکمت الهی، و احياناً از جهات گوناگون.

بنابراین، گاهی اصل مسأله کلامی متحول نمی‌گردد ولی در نگرش‌ها و جهات بحث از آن تحول رخ می‌دهد. اما نوع دیگری از تحول در مسایل این است که مسأله‌ای با موضوع و محمول جدید پدید می‌آید. مسأله رابطه علم و دین از این‌گونه است. در عصر قدیم چنین مسأله‌ای در بحث‌های کلامی مطرح نبوده است، ولی در عصر جدید از مسایل مهم کلامی است. رابطه اسلام یا دین با حقوق بشر یا دموکراسی، یا تکنولوژی و مانند آن از این گونه‌اند.

۲. مبانی معرفتی

مسایل کلامی دارای یک سلسله مبانی معرفتی می‌باشد. قواعد منطقی، اصول فلسفی، آراء معرفت‌شناختی و نظریه‌های انسان‌شناسی از جمله مبانی معرفتی علم کلام و بحث‌های کلامی هستند. تحول در این مبانی معرفتی در سرنوشت مسایل و مباحث کلامی تأثیر خواهد گذاشت. فی‌المثل هیوم که در معرفت‌شناسی اصالت حس را برگزید، و در فلسفه وجود عینی اصل علیت را انکار کرد، و اصل تداعی معانی را جایگزین آن ساخت، در براهین عقلی وجود خداوند را ناستوار دانست و به شکاکیت و لادری‌گری گرایید. همه کسانی که در معرفت‌شناسی، حس و عقل تجربی را یگانه ابزار معرفت دانستند در مسایل متافیزیکی با مشکل مواجه شدند، و اگر منکر و لادری‌گرا نشد، دست به تأویل آنها زدند. چنان‌که ظاهرگرایان و نص‌گرایان که تنها به روش نقلی اعتماد کردند، از تحلیل عقلانی مسایل و مفاهیم کلامی فرو ماندند و دیدگاه‌های ویژه‌ای را در این باره اظهار نمودند. دیدگاه‌های فلسفی یا علمی مختلف درباره حقیقت انسان در اعتقاد به معاد و چگونگی

آن نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. آنان که حقیقت انسان را مادی می‌دانند، و به روح مجرد اعتقاد ندارند، تنها به معاد جسمانی قائل‌اند، و کسانی که به روح مجرد از ماده اعتقاد دارند، و بر این عقیده‌اند که ماده بدنی پس از مرگ به کلی از بین می‌رود، و اعاده آن را از قبیل اعاده معدوم بعینه می‌دانستند، تنها به معاد روحانی معتقدند، ولی کسانی که علاوه بر مجرد دانستن روح، اعاده بدن‌ها پس از مرگ را ممکن می‌دانستند، به هر دو معاد اعتقاد دارند (ر.ک: صدرالمتألهین: بی تا: ج ۹، ص ۱۶۵؛ تفتازانی، همان: ج ۴، ص ۸۸؛ لاهیجی، همان: ص ۶۲۰ - ۶۲۱؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۱۹۶-۱۹۷).

۷۱

فلسفه

مجله علمی و تخصصی در علم کلام

نظریه تکامل انواع که یک نظریه زیست‌شناختی بود چند بحث کلامی را تحت تأثیر خود قرارداد. و چالش‌هایی را در برابر متکلمان پدید آورد که مهم‌ترین آن مسأله خلقت انسان است زیرا مستفاد از ظواهر و بلکه نصوص دینی این است که انسان نوعی مستقل از دیگر انواع حیوانی است و نسل او به نخستین انسان باز می‌گردد که به صورت مستقیم از خاک آفریده شده است. در حالی که مطابق نظریه تکامل انواع، نوع انسان برای پدید آمدن از فرایند تکامل انواع است که طی میلیون‌ها سال به چنین مرحله‌ای رسیده است. و میمون از نیاکان نزدیک نوع انسان می‌باشد.

حاصل آنکه علم کلام نسبت به علوم برون دینی مصرف‌کننده است، اگر چه نسبت به علوم دینی دیگر تولیدکننده می‌باشد. براین اساس، معرفت‌های فلسفی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، طبیعت‌شناسی، تاریخ‌شناسی و غیره بر دیدگاه‌های متکلم در بحث‌های کلامی تأثیر می‌گذارد. و در نتیجه با تحول آن علوم، آراء کلامی متکلم نیز متحول خواهد شد. البته، مقصود این نیست که متکلم از پذیرش یک رأی فلسفی یا معرفت‌شناسی یا علمی خاص ناگزیر است، و فی‌المثل در مورد نظریه تکامل راهی جز قبول آن ندارد، بلکه مقصود این است که نمی‌تواند نسبت به آراء فلسفی و علمی و معرفت‌های برون‌دینی بی‌توجه و بی‌اعتنا باشد، و برای آنکه بتواند به رسالت کلامی خود جامه عمل بپوشاند باید موضع خود را درباره آنها روشن سازد. حتی اگر برای اتخاذ موضع اثباتی یا سلبی دلایل کافی در اختیار نداشته باشد، باید همین مطلب را روشن سازد و بگوید فلان مسأله فلسفی یا علمی هنوز برای من روشن نیست، و نمی‌توانم جانب اثبات یا نفی را برگزینم، و دیدگاه کلامی خود در مسأله کلامی مرتبط با آن را با چنین موضعی ابراز نماید.

۳. روش و زبان

پیش از این یادآور شدیم که علم کلام متناسب با اهداف و مخاطبان از روش‌های مختلف استدلال، احتجاج و گفتگو بهره می‌گیرد. علم کلام تک‌روشی نیست، بلکه چندروشی است. همین امر زمینه تحول در روش‌های کلامی را فراهم می‌سازد. اگر چه از نظر کلی روش‌های تبیین، اثبات و دفاع ثابت است، ولی در به کارگیری آنها دست متکلم کاملاً باز است. او با در نظر گرفتن موقعیت‌ها و شرایط متفاوت، روش‌های متناسب با آن موقعیت‌ها را به کار می‌گیرد.

یکی از قواعد کلی پاسخ‌گویی به شبهات که از رسالت‌های مهم علم کلام است، آشنایی با شبهه و منشأ آن است. به عبارت دیگر، رسالت متکلم شبهه‌زدایی است، ولی این رسالت در گرو شبهه‌شناسی است، چنان‌که شبهه‌شناسی در گرو شناخت اسباب و زمینه‌های آن است. از این روی، با توجه به این که در عصر جدید بسیاری از شبهات کلامی در آرا و نظریه‌های فلسفی و علمی و سیاسی جدید ریشه دارد، آشنایی با خاستگاه این شبهات بر متکلم فرض است. این امر، نوعی تحول را در روش پاسخ‌گویی پدید می‌آورد. زیرا متکلم نمی‌تواند با استناد به اندوخته علمی و فلسفی پیشین خود، و بدون آشنایی با نظریه‌های فلسفی و علمی جدید، شبهه جدید را پاسخ گوید.

فی‌المثل، پاسخ‌گویی به شبهات ناشی از داروین‌یسم در گرو آشنایی با این نظریه است. پاسخ‌گویی به دیدگاه‌های جامعه‌شناختی جدید درباره ماهیت و منشأ دین، مانند نظریه دورکیم، فروید و مارکس، در گرو آشنایی با این نظریه‌ها و تحلیل و نقد آنها است. این مقدار که متکلم بگوید ما منشأ دین را فطرت می‌دانیم، در پاسخ‌گویی به این‌گونه شبهات کافی نیست، این مطلب اگر چه به سرمایه‌ها معرفتی متکلم مربوط می‌شود، ولی به گونه‌ای به روش بحث کلامی نیز مربوط می‌شود.

از سوی دیگر، هرگاه شرایط ذهنی و روحی مخاطب به گونه‌ای است که بهره‌گیری از روش قیاسی و برهانی و داده‌های عقلی و قواعد انتزاعی و کلی نمی‌تواند او را ارشاد کند، یا ملزم و مغلوب سازد، اما بهره‌گیری از روش تمثیل و داده‌های جزئی، حسی و تجربی این مقصود را برآورده می‌سازد، باید روش دوم را برگزید. براین اساس، با توجه به اینکه در عصر جدید، به دلیل غلبه علوم تجربی بر فضای ذهنی بشر، و استفاده از شیوه استقرار

و آمار در استدلال‌ها و گفتگوهای علمی و غیرعلمی، روش‌های حسی و آماری رواج یافته است، به‌کارگیری چنین روش‌هایی در کنار روش‌های قیاسی، نقش تعیین‌کننده‌ای در کامیابی متکلم خواهد داشت. البته، متکلم، آن‌گاه خواهد توانست رسالت کلامی خود را به وجه مطلوب ایفا نماید که ورزیدگی و مهارت لازم نسبت به روش‌های گوناگون بحث و گفتگوی علمی را داشته باشد، و متناسب با موقعیت خاص، و مخاطب مسأله مورد بحث از روشی مناسب بهره‌گیری کند.

۷۳

پیش

مجله علمی و تخصصی در علم کلام

آنچه درباره روش بحث کلامی گفته شد، نسبت به زبان و ادبیات کلامی - اعم از گفتاری و نوشتاری - نیز صادق است. فرهنگ زبانی و کلامی اصناف مختلف و متفاوت است. هرگاه متکلم با این فرهنگ‌های خاص آشنا باشد، و با هر صنفی با ادبیات ویژه او سخن بگوید، در ایفای رسالت کلامی خود کامیاب‌تر خواهد بود. فی‌المثل، فیلسوفان و اژگان و اصطلاحات ویژه‌ای دارند؛ پزشکان، عالمان سیاست، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان و... در عین این که همگان زبان مشترکی دارند، ولی هر یک زبان و فرهنگ ویژه‌ای دارد. استفاده از فرهنگ و زبان ویژه در کامیابی متکلم در ایفای رسالت کلامی خویش نقش بسزایی دارد. اما اگر متکلم با زبان مخصوص مخاطب آشنایی نداشته باشد، باید از زبان مشترک و عمومی استفاده کند، و از به‌کارگیری زبان مخصوص خود که برای مخاطب ناشناخته و نامأنوس است بپرهیزد. اگر بخواهیم در این باره نمونه روشنی را یادآور شویم، باید از استاد شهید مرتضی مطهری یاد کنیم که معمولاً در بحث‌های کلامی خویش، به ویژه در بحث‌های گفتاری، از زبان عمومی بهره می‌گرفت، و ساده و بی‌تکلف سخن می‌گفت، و اصطلاحات فنی را یا به کار نمی‌برد، و یا آن را با زبان ساده تبیین می‌کرد. بدین جهت، بحث‌های او اگر چه درون‌مایه عمیقی داشت اما با زبانی روشن و ساده بیان می‌شد. این ویژگی در کامیابی آن متکلم فرزانه در ایفای رسالت کلامی خویش، نقش مؤثری داشت.

منابع و مأخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه، محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲. اوجیبی، علی، کلام جدید در گذر اندیشه‌ها، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۵.
۳. باریور، ایان، علم و دین، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.
۴. براون، کالین، فلسفه و ایمان مسیحی، میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵.
۵. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۲ق، ج ۱ و ۴.
۶. جرجانی میر شریف، شرح المواقف فی علم الکلام، قم، الشریف‌الرضی، ۱۳۷۰، ج ۱.
۷. جی‌هی، وودتوماس، پل تیلیش، فروزان راسخی، تهران، گروهش، ۱۳۷۶.
۸. جیمز، ویلیام، دین و روان، مهدی قائنی، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۹. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج ۲.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید، قم، بیدار، ۱۳۸۱ش. فصل پنجم.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، درآمدی بر علم کلام، قم، دارالفکر، ۱۳۷۸.
۱۲. ربانی گلپایگانی، علی، عقاید استدلالی، قم، نصاب، ۱۳۸۰، ج ۲.
۱۳. سایکس، استیون، فردریش شلایرماخر، منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، گروهش، ۱۳۷۶.
۱۴. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الربعه، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، بی تا، ج ۹.
۱۵. عضدالدین عبدالرحمان، ایجی، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم‌الکتب، بی تا.
۱۶. لاهیجی، عبدالرزاق بن علی، گوهر مراد، تهران، سایه، طبع جدید، ۱۳۸۳.
۱۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا، ۱۳۶۶، ج ۱، درس اول.
۱۸. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، اساس الاقتباس، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
۱۹. هیگ، جان، فلسفه دین، بهرام راد، تهران، مؤسسه انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۲.